**باسمه تعالی**

**خارج اصول**

۸/۲/۹۲ تزاحم - مرجحات باب تزاحم

بحث در مورد احکام تضاد و تزاحم دائمی یا غالبی و فرقش با موارد تزاحم اتفاقی بود در جلسه قبل در مورد اینکه موارد تزاحم دائمی در واقع داخل در باب تعارض هست روی جمیع مبانی سه‌گانه‌ای که ما مطرح می‌کردیم مبنای شهید صدر که همان مبنای مرحوم نائینی و این بزرگان هست و مبنای حاج آقا و احتمالی که ما مطرح می‌کردیم روی همه این مبانی به هر حال متکلم ناظر به اهم بودنِ واجبِ مورد نظر نسبت به مزاحمات دائمی یا مزاحم اتفاقی هست. بنابراین هر دو دلیل با همدیگر تعارض دارند حالا آیا این تعارض به سند دو دلیل هم سرایت می‌کند یا سرایت نمی‌کند آن بحثهایی بود که در جلسه قبل در مورد مناط سرایت تعارض به سند دو دلیل و عدم سرایتش صحبت کردیم حالا می‌خواهیم از یک زاویه دید دیگری بحث را دنبال کنیم آن این است که به هر حال نتیجتاً چه فرقی بین تضاد دائمی و تضاد اتفاقی هست خب یک فرق هست که وقتی دلیل ناظر به نفی مزاحمات هست و اهم بودن واجب مورد نظر را نسبت به مزاحمات می‌رساند اگر ظهور دلیل اقوی باشد و تعارض دو دلیل هم به سند سرایت نکند ما اهم بودن را از نفس دلیل استفاده می‌کنیم ما در بحثهای دیگر هر جور تفسیر می‌کردیم در تزاحمات اتفاقیه اصل ملاک را هم اگر از حکم به دست می‌آوردیم حالا با اختلافاتی که روی مبنای حاج آقا روی مبنای شهید صدر و دیگران هست نسبت به اصل ملاک که آیا باید از خارج فهمید یا از اصل دلیل ولی اهم بودن راه حتماً باید از خارج استفاده می‌کردیم هیچ دلیلی در تزاحمات اتفاقی به اهم بودن ناظر نیست و به خاطر همین هم موارد تزاحم اتفاقی داخل در تعارض نبود به هر مبنایی که این عدم اشاره و نظارت دلیل به اهم بودن خودش را برساند پرسش: در غالبی هم همین جور است؟ ... پاسخ: غالبی و دائمی مثل هم‌اند اما در تزاحمهای غالبی یا دائمی دلیل ما ناظر به این هست که من اهم‌ام چون ناظر به اهمیت است حالا در هر سه مبنایی که ما گفتیم چون ناظر به اهمیت هست

بنابراین اگر این ظهور دلیل در اهمیت معتبر شد یعنی مزاحمش را برطرف کردیم یا رفع ید از مزاحم کردیم یا به هر حال به سند سرایت کرد باز دوران امر بین سند این دلیلی مزاحمش اقوی بود سنداً هم اظهر بود علی أی تقدیر اگر آن دلیلی که می‌گوید من اهم هستم از جهت دلالت و سند هیچگونه معارضی نداشت معارضهایش یک جوری بر طرف شدند خب همین دلیل کافی هست برای اثبات اهمیت پس این یک تفاوت جدی هست بین آنها خب حالا بحث این هست که اگر چنین چیزی نبود یا تزاحم به هر حال آن دلیلی که می‌گوید من اهم هستم با آن یکی دلیلی که می‌گوید من اهم هستم با همدیگر تعارض کردند هیچکدامشان را نتوانستیم اخذ کنیم یا حالا به سند این تعارض سرایت بکند یا نکند علی أی تقدیر اگر در مورد یکی از دو دلیل علی وجه التعیین ما نتوانستیم اهم بودن را اثبات کنیم آیا باز می‌توانیم اینجا ثمره‌ای دارد یا ثمره‌ای ندارد به نظر می‌رسد که یک مبنای دیگری اینجا وجود دارد آن بحث نفی ثالث است پرسش:... پاسخ: نه در دائمی، در دائمی یا اتفاقی فرق ندارد عمدتاً بحث دائمی است اتفاقی را نمی‌خواهیم بگوییم در تزاحم دائمی اگر ما نتوانستیم نسبت به یکی از دو دلیل علی التعیین ظهورش را در اینکه من اهم هستم اخذ کنیم یا به دلیل اینکه اصلاً دوتا ظهور متکافئ بودند بنابراین ظهورها با همدیگر تعارض کرده بودند یا اگر یکی اهم هست مثلاً گفتیم تعارض به سند سرایت می‌کرد با سند دیگر با همدیگر مزاحمت پیدا کردند به هر حال فرض این جور می‌خواهیم بکنیم در جایی که به هر حال یک دلیل معین را ما نتوانستیم ظهورش در اهم بودن آن واجب را اخذ کنیم به هر جهتی یا به خاطر وجود ظهور مزاحم ظهور مکافئ یا به جهت سند، آن بحثهایی که در جلسه قبل مناطات و ملاکاتش را عرض کردیم حالا بحث این است که حالا اگر اهم نتوانست ظهور دلیل در اهم بودن اعتبار داشته باشد نسبت به یکی معین آیا اینجا خاصیتی دارد فایده‌ای دارد خب این بحث نفی ثالث اینجا پیش می‌آید اگر ما مبنای نفی ثالث را پذیرفتیم می‌گوییم نفی ثالث. آن دوتا دلیلی که مزاحم دائمی هستند این می‌گوید من اهم‌ام آن یکی هم می‌گوید من اهم‌ام فرض این است که اینها با همدیگر متکافئ هستند خب اگر نفی ثالث این هست که ما علی وجه الاجمال

می‌گوییم یکی از اینها اهم است احتمال تساوی را نفی می‌کنیم علم اجمالی تعبدی به اهم بودن احد الواجبین به دست می‌آید این علم اجمالی اقتضای احتیاط دارد اگر امکان داشته باشد باید هر دو را انجام داد فرض این است که قدرت نداریم چون قدرت بر هر دو نداریم باید به مظنون مراجعه کرد مظنون نشد محتمل یعنی این همان بحثی که شبیه این را در بحث مشروط به قدرت شرعی شبیه‌اش را مطرح می‌کردیم که مشروط به قدرت شرعی که هیچکدامشان اسبقیت زمانی نداشته باشند ما می‌گفتیم علم اجمالی داریم و امثال اینها یک چیزهایی شبیه به همان است علم اجمالی وجود دارد این علم اجمالی اقتضای احتیاط می‌کند که حالا احتیاطش را با همان نکاتی که آنجا عرض کردیم اهمیت محتمل اهمیت احتمال آن بحثهایی که دقیقاً آنجا مطرح کردیم دوباره همه اینجا دوباره زنده می‌شود علم اجمالی تعبدی به اهمیت احد الواجبین حاصل می‌شود و این علم اجمالی اقتضای احتیاط دارد البته این در صورتی هست که محطّ تعارض دوتا اهمیت‌ها باشد والا اگر محطّ تعارض به سند سرایت کند نه. به سند سرایت کند ما می‌دانیم یا آن صادر نشده یا این دلالتش مثلاً معتبر نیست آن این خاصیتها را ندارد آن یک علم اجمالی منجزی نیست این علم اجمالی ما اینجایی که ما می‌دانیم دوتا دلیل می‌گویند من اهم هستم آن هم می‌گوید من اهم هستم اینکه هیچکدامشان اهم نباشد یعنی مساوی باشند این را به وسیله حجیت اینها نفی می‌کنیم پس بنابراین علم اجمالی پیدا می‌کنیم که یک اهمی فیما بین هست آنجایی که طرف تعارض فقط دلالتها باشند مثلاً قطعی السند باشند یا ما گفتیم که به سند سرایت نمی‌کند روی آن مبنایی که گفتیم تعدد انحلالی باشند دلالتها چون دلالتها انحلالی هستند محطّ تعارض فقط دلالت دو دلیل در اهم بودن است ولی دلالت دلیل در مورد اینکه من واجب هستم او تعارض نیست یا به تعبیر شهید صدر دلالت اطلاقی دلیل محل تعارض باشد اصل دلالت دلیل محل تعارض نباشد خب اینجا آن وقت بحث نفی ثالث و آن بحثها پیش می‌آید که لازمه نفی ثالث علم اجمالی به اهم بودن احد الواجبین هستند داخل در آن بحثهایی که آنجا عرض کردیم با همه آن تشقیق و شقوقاتی که در آن بحث کردیم این هم داخل در آن بحث می‌شود خب حالا از این مرحله گذشتیم حالا منهای بحث علم اجمالی

به نفی و ثالث و اینها آیا باز خاصیت دارد یعنی اینها تفاوتهایی می‌شود بین تزاحم دائمی و تزاحم اتفاقی در تزاحم دائمی یک چنین علم اجمالی اینجا مطرح هست چون بحث سر این هست که تعارض است تعارض شد تعارض نسبت به نفی ثالث تعارض نمی‌کنند آن حجت است ولی در تزاحمهای اتفاقی داخل در این تعارض تا این بحثها را پیش بکشیم پس این تفاوت دیگری بین تزاحم دائمی و تزاحم اتفاقی هست که در تزاحم دائمی بنابر مبنای حجیت دو دلیل در نفی ثالث در بعضی موارد ما علم اجمالی به اهم بودن احد الواجبات پیدا می‌کنم علماً تعبدیاً و این علم اقتضای احتیاط می‌کند با همان توضیحاتی که قبلاً داشت خب از این مرحله گذشتیم آیا باز هم تفاوتی بین تزاحم دائمی و تزاحم اتفاقی هست یا نیست. خب حالا فرض کردیم که دوتا دلیل از اعتبار افتاد در تعارض دائمی آن علم اجمالی هم نبود یا مبنای نفی ثالث را قبول نکردیم به هر حال همه آن نکاتی که تا اینجای بحث هست را قبول نکردیم نتیجه‌اش این هست که دوتا دلیل نسبت به اینکه واجب کدام است سکوت داشته‌اند دالّ نبوده‌اند روی مبنای شهید صدر و روی مبنایی که ما اختیار می‌کردیم به نظر می‌رسد که در مورد اینکه ملاک را از نفس دلیل استفاده می‌کنیم به نظر می‌رسد که آن بحث تمام شده است دلیل دیگر از دلیلیت افتاد حالا هم مبنای شهید صدر هم مبنایی که ما می‌گفتیم که اصل ملاک را از دلیل ما استفاده می‌کنیم اما روی مبنای حاج آقا که ملاک را از خارج استفاده می‌کردند آنجا بگوییم ملاک را از خارج استفاده می‌کنیم دیگر وقتی ملاک را از خارج استفاده می‌کنیم حالا فرقی بین تزاحم دائمی و تزاحم اتفاقی در این جهت که اگر ملاک را از خارج استفاده کردیم لازم المراعاة است نیست پس بنابراین از این مرحله به بعد ادامه‌اش طبق مبنای حاج آقا دیگر نباید فرقی بین تزاحم دائمی و تزاحم اتفاقی باشد ولی من تصور می‌کنم ممکن است ما یک جور باز هم فرق بگذاریم توجه بفرمایید من یک مقدمه‌ای اول عرض کنم بعد آن مقدمه را تطبیق کنم در مانحن فیه. حاج آقا یک بحثی دارند که حالا در موارد تزاحم را کار نداریم یک شخصی که قدرت تکوینی بر یک واجبی ندارد مثلاً به او گفتند نماز بخوان نمی‌تواند تکویناً اصلاً نماز نمی‌‌تواند بخواند نه به خاطر مزاحمت بلکه خارجاً

برایش مقدور نیست نماز خواندن آیا این شخص نسبت به عاجز می‌توانیم ملاک‌دار بودن نماز را حتی در عاجز احراز کنیم یا نمی‌توانیم احراز کنیم خب این یک بحث مفصلی هست که کشف ملاک در باب تزاحم هم شاخه‌ای از این بحث کلی است که در حق عاجز چه جوری می‌شود کشف ملاک کرد که نمی‌دانم با اطلاق ماده و همه آن بحثهایی که وجود دارد نمی‌دانم اطلاق به تقریبات مختلفش خطابات قانونی به بیان مرحوم امام نمی‌دانم اینکه خطابات به معنای در ذمه قرار گرفتن ملکف است به فرمایش مرحوم آقای خویی تمام آن مبانی مختلفی که برای کشف ملاکات ذکر می‌کردیم اصل جایش اینجاست اصل محطّ بحثش این است که در حق عاجز چه جوری می‌شود کشف ملاک کرد؟ و متزاحمین یکی از مصادیق آن بحث عاجز هست. حاج آقا مبنایشان این است که کشف ملاک در حق عاجز به تناسبات حکم و موضوع است نه به نفس دلیل از نفس دلیل کشف ملاک نمی‌شود. خب حالا تناسبات حکم و موضوع یعنی چی؟ من این را می‌خواهم توضیح بدهیم ما تناسبات حکم و موضوع را این جور می‌توانیم تفسیر کنیم که چون عرف متعارف در معمول امورش قدرت در ملاک دخیل نیست در فعلیت یا تنجز خطاب دخیل است بنابراین درست است که بنابر فرض خطابات ناظر به حکم فعلی است و مخصوص قادر است ولی یک ملازمه عرفیه وجود دارد که اگر قادر صلاة مثلاً برایش ملاک داشته باشد برای عاجز هم ملاک دارد در واقع یک ملازمه عرفیه‌ای هست که حالا این ملازمه معتبر هست به وجهی از وجوه که قبلاً هم اشاره کردیم به این ملازمه چه جوری ما می‌توانیم اعتبار این ملازمه را ثابت کنیم یا به ظهور برگردانیم یا به نمی‌‌دانم سیره عقلاء برگردانیم یا به بیانات مختلفی که در مورد ملازمه وجود دارد قبلاً هم اشاره کردیم که در واقع این ملازمه تناسبات حکم و موضوع اقتضاءِ یک ملازمه می‌کند این ملازمه صغرایش از ناحیه شرع ثابت می‌شود که در حق قادر ملاک دارد این صغرا را ضمیمه می‌کنیم با کبرایی که حالا یا قطعی است یا به دلیل خاصی، انسداد صغیری، ظهوری، ادله حجیت ظهوری، به جهتی آن کبرا را ما اثبات حجیتش را کردیم آن وقت نتیجه می‌گیریم پس در حق عاجز خطاب هست پس اگر در جایی صغرایش احراز نشد

نتیجه‌گیری هم نمی‌شود کرد. پس باید صغرا را با دلیل شرعی بشود اثبات کرد. این را داشته باشید حالا بیایم در مانحن فیه، در مانحن فیه در موارد تزاحم اتفاقی صغرایش با دلیل اثبات می‌شود دلیل می‌گوید که جایی که تزاحم نباشد یعنی قدرت داشته باشد شخص واجب هست شخص این را اتیان بکند تزاحم باعث می‌شود که قدرت من سلب بشود دیگر تزاحم مشکلش این است که من نمی‌توانم قدرت بر جمع بین هر دو ندارم والا تزاحم نکته جدیدی که ایجاد نمی‌کند سلب قدرت می‌کند پس بنابراین فرض کنید در جایی که یک روایت گفته صلّ یک روایت گفته انقذ الغریق یک جایی صلاة و انقاذ غریق با هم توأم شدند ما دوتا دلیل داریم یک دلیل گفته الصلاة واجبة عند عدم المزاحمة مع انقاذ الغریق، انقاذ غریق هم گفته انقاذ الغریق واجبةٌ عند عدم المزاحمة مع الصلاة دو را با این فروض کلام حاج آقا داریم مشی می‌کنیم که می‌گویند دلیل ناظر به ظرف تزاحم نیست خب ناظر به ظرف تزاحم که نشد صغرای دلیل که اثبات می‌کند یعنی کسی که قادر باشد بر انجام صلاة واجب است برایش صلاة انجام دادن خب این صغرا را ضمیمه می‌کنیم به آن کبرای ملازمه‌ای که به هر حال استفاده کردیم «إذا کان الصلاة ذات ملاک للقادر فهی ذات ملاک للذی لصلاته مزاحم» بنابراین باید صغرایش احراز بشود در تزاحم دائمی این صغرا احراز نمی‌شود فرض این است که فقط ناظر به آن فرض تزاحم است دیگر غیر این فرض، فرض دیگر ندارد که تزاحم اتفاقی یک چیز بیشتر ندارد در همه فروض فرض این است که این غیر قادر است یک فرض قادری ندارد که دلیل ما ناظر به آن قادر باشد تزاحم غالبی هم همین است فرض این است که اگر هم یک فرض نادری داشتید دلیل نمی‌تواند خصوص آن را بگیرد فرض این است که دیگر به هر حال اینکه حمل مطلق بر فرد نادر پیش می‌آید نمی‌تواند نسبت به فرض ؟؟؟ یا اصلاً قادر ندارد یا نمی‌تواند ناظر باشد به آن مختار و قادرش وقتی که چنین شد نتیجه این می‌شود صغرا احراز نمی‌شود صغرا که احراز نشد نتیجه این هست که نمی‌شود کشف ملاک کرد این خیلی نتیجه مهمی است روی مبنای حاج آقا یعنی روی مبنای حاج آقا در موارد تزاحم دائمی از خارج هم کشف ملاک نمی‌شود کرد بله گاهی اوقات کشف ملاک چون

ریشه‌های عقلایی دارد و ما عقلاءً می‌دانیم آنها را نمی‌‌خواهم خیلی وقتها ریشه عقلایی ندارد آن تناسبات حکم و موضوع محکم هست بر دلیلی که از شرع حکم استفاده می‌شود. پرسش:... در صغرا در ... کشف ملاک ... پاسخ: کشف ملاک را نسبت به قادر از امر در آمده پرسش:... پاسخ: اگر آنها هم استفاده کردیم اشکال ندارد مانعی ندارد بحث این است که کشف ملاک نسبت به قادر از امر استفاده می‌شود این جور مواردی که کشف ملاک می‌خواهد از امر استفاده بشود بین تزاحم اتفاقی و تزاحم دائمی فرق پیدا می‌کند تفاوت پیدا می‌شود پس بنابراین خیلی فرق کرد بحث تزاحم دائمی یا غالبی در کشف ملاک یعنی درست است کشف ملاک از خارج هست ولی کشف ملاک از خارج هم باشد یک صغرایش شرعی است کبرایش عرفی است آن کبرایش درست است ولی صغرایی که از دلیل شرعی تعبدی استفاده می‌شود آن صغرا در موارد تزاحم دائمی و تزاحم غالبی آن تحقق پیدا نمی‌کند قابل احراز نیست این اینجا، خب این یک نکته بد نیست حالا که فرصت داریم وارد بحث بعدی نشوم پرسش: یعنی الان شما دوتا فرق ... پاسخ: ما سه تا فرق اینجا بین تزاحم دائمی و تزاحم اتفاقی ذکر کردیم که فرق اول روی جمیع مبانی است آن این است که احیاناً در تزاحمهای دائمی کشف اهمیت به توسط نفس دلیل خواهد کشف اصل اهمیت و در تزاحمهای اتفاقی هیچ وقت اهمیت را دلیل اثبات نمی‌کند روی هیچ یک از مبانی این یک. دوم اینکه در تزاحمهای دائمی یا غالبی بحث نفی ثالث روی مبنای ثالث احیاناً علم اجمالی به اهمیت الواجبین حاصل می‌شود و احکام علم اجمالی به اهمیت احد الواجبین را باید پیاده کرد این دو فرق، فرق سوم که این فرق سوم روی مبنای حاج آقا است و البته عرض کردم روی مبنای هم اگر ما یک چنین چیزی را قائل بشویم ما نمی‌خواستیم منحصر کنیم کشف ملاک را در اینکه حتماً از دلیل بخواهیم اخذ بکنیم ممکن است بگوییم هم از دلیل اخذ بشود هم از خارج دلیل به هر حال اگر آن مبنای حاج آقا در کشف ملاک را بپذیریم این مبنایی که در واقع کشف ملاک به وسیله یک ملازمه عرفیه‌ای بین ثبوت ملاک در حق قادر و ثبوت ملاک در حق عاجز هست اگر این مبنا را حالا کسی بپذیر چه منحصر بکند کما اینها حاج آقا

عمدتاً منحصر می‌کنند در نوع موارد منحصر می‌کنند به این یا نه بگوید از خود دلیل هم می‌شود کشف ملاک کرد که ما مایل بودیم بگوییم که از خود دلیل هم می‌شود کشف ملاک کرد علی أی تقدیر اگر این نکته را ما پذیرفتیم که کشف ملاک به وسیله این ملازمه بین ثبوت ملاک در حق قادر و ثبوت ملاک در حق عاجز است این ملازمه در بحث تزاحم اتفاقی صغرایش احراز می‌شود سودمند هست نتیجه‌بخش است ولی در تزاحمهای دائمی و غالبی صغرایش احراز نمی‌شود غالباً نتیجه‌بخش نیست مگر در جایی که صغرایش با جملات خبریه احراز بشود یا امثال اینها یا چون ریشه‌های عقلایی دارد و از نکات ریشه‌های عقلایی آن صغرایش را هم احراز بکنیم.

یک نکته دیگری می‌خواهم عرض می‌کنم این نکته را توجه بفرمایید آن این است که حالا بحث سر این هست جاهایی که انسان کشف ملاک می‌کند یک بحث کلی هست خب ملاک لازم الرعایه است یعنی اهم داریم یک مهم داریم شما می‌گویید اهم را ما، فرض کنید روی مبنای حاج آقا که ناظر به فرض تزاحم نیست خب حالا اهم و مهم را از خارج باید حکمش را بدست بیاوریم هم صغرویاً که این اهم هست و این مهم حکم عقل هم می‌گوید مثلاً اهم را شما باید انجام بدهید آیا آن مطلبی که حاج آقا می‌فرمایند اهم را انسان باید انجام بدهد اگر اهم را انجام نداد باید مهم را انجام بدهد یا در جایی که اهم و مهمی نیست باید یکی از این دوتا را انجام بدهد روی مبنایی که ما ترتب را اشکال کردیم گفتیم ترتب صحیح نیست و با ملاک می‌خواهیم مطلب را تمام کنیم آیا از حکم عقل به لزوم عمل به ملاک استفاده می‌شود که شرع هم یک امری اینجا دارد استفاده نمی‌شود خب به نظر می‌رسد اینجا حکم عقل کاشف از حکم شرع هم هست ولو از آن ادله اولیه امر در نمی‌آید ولی ما می‌دانیم که فرض کنید نماز ملاک دارد و ملاکش اهم است عقل می‌گوید که این شارعی که نماز برایش اهمیت دارد حتماً امر کرده از طریق حکم عقل کشف می‌شود که پس به امری به صلاة هست خب نسبت به امر خیلی بحثی نیست بحث این است که کسی اهم را انجام نداد خواست مهم را انجام بدهد اینجا آیا مأمور به مهم هست یا مأمور به مهم نیست یک موقع هست ما ترتب را قبول

می‌کنیم خب هیچ مشکلی ندارد بحث این است که ترتب را ما قبول نکردیم ما خواستیم با ملاک مطلب را حل کنیم که مرحوم آخوند مثلاً قائل هست خب اینجا عقل می‌گوید شما باید این ملاک را استیفاء کنید معنایش این است که شرع هم گفته ملاک را استیفاء کنید دیگر پس بنابراین همان مطلبی که شما از ادله اولیه استفاده می‌کردید این چه جوری است اینجا آدم کشف نمی‌کند که من را ملزم به انجام مهم می‌کند لازم الرعایة بودن این مهم به حکم عقل یعنی اینکه شرع گفته این مهم را انجام بدهید غیر از این نیست عقل حکم می‌کند عقل کاره‌ای نیست عقل کاشف از این است که شرع یک چنین حکمی را دارد چه جوری تصویر می‌شود کرد که ما ترتب را منکر می‌شویم با این حال با ملاک بخواهیم مطلب را تصحیح کنیم مبانی حاج آقا در واقع این هست من تصور می‌کنم که در واقع در مورد اهم و مهم ما دوتا امر داریم یک امر به جامع بین الواجبین داریم صرف الوجود دوتا شیء داریم یک امر به اینکه این صرف الوجود در ضمن اهم انجام بده از یک طرف شارع می‌گوید که شما صرف الوجود را بیاور از یک طرف می‌گوید صرف الوجود را در ضمن اهم بیاور ما در واقع کسی اهم را انجام نمی‌دهد امر به اهم در حق او عصیان می‌شود فرض این است که عصیانش کرده ولی امری که تعلق گرفته به جامع بین اهم و مهم صرف الوجود اهم و مهم آن امر موجود است و آن امر محرکیت دارد نسبت به خصوص شیء پرسش:... پاسخ: نه از اول این امر وجود دارد نه بعد از ترک اهم آن امر مطلق است پرسش:... پاسخ: لغو نیست پرسش: یعنی برای شخصی که بخواهد اهم را انجام بدهد ... پاسخ: هر دو امر امتثال شده در زمینه آن اصلاً دوتا امر است حالا من درباره‌اش توضیح می‌دهم پرسش:... پاسخ: نه اصلاً نمی‌خواهیم به آن چیزها بگردیم نه نمی‌خواهیم بحثهای ترتبی و امثال اینها حالا من جلسه بعد این را بیشتر توضیح می‌دهم من تصورم این هست که ترتب صحیح هم باشد حالا این را من جلسه بعد این را می‌خواهم بگویم در مورد ترتب هم مطلب همین است که بعد توضیح می‌دهم. ببینید در واقع شارع مجرد اینکه یک شییء ذی ملاک باشد کافی نیست که شارع امر بکند امر بداعی بعث و محرکیت هست چون بداعی بعث و محرکیت هست ملاکی که امکان

استیفاءاش هست شارع به آن امر می‌کند ملاک المقدور الاستیفاء آن است ما الان اینجا یک اهم داریم یک مهم داریم این مهم مقداری ملاک در او وجود دارد همین مقدار ملاک هم عرض او ملاکی که از جهت اهمیت همان ارزش را دارد در ضمن اهم هست مع شیء زاید درست است ممکن است از آن سنخ نباشد ولی چیزش مثل هم هست خب وقتی که چنین شد شارع در واقع اینجا دوتا چیز برایش مطلوب است یکی اینکه آن قدر مشترک ملاک را بر من بیاور چون برایش مهم نیست شارع وقتی به مهم امر هم بکند نه از این جهت که مهم خصوصیت برایش دارد آن مقدار ملاک، همان مقداری هست که در ضمن اهم هم چیزش وجود دارد یعنی آن مقداری که اینجا اگر هم امر به مهم می‌کند به جهت اینکه مصداقی از مصادیق جامع هست جامع یعنی آن مقداری که هم در اهم هست هم در مهم هست آن مقدار برایش مهم است مهم هست و مقدور است با این قید البته تک تک اینها هم برایش مهم هست فرض این هست که فرض کنید ده درجه این دارد این ده درجه دارد با ده درجه بیشتر این دوتا ده درجه‌ها هر دو مهم است هر دو ملاک دارند ولی خب نمی‌تواند مقداری که می‌تواند این احدهماست اگر امر به مهم هم می‌کند از این جهت هست که تضمین کننده احدهماست امر به مهم می‌کند خصوصیت که ندارد برایش مهم نیست که به خصوص مهم امر بکند پس اگر هم ما می‌گوییم امر به مهم می‌کند به جهت اینکه امر به جامع برای آن مطلوب است حالا این را در جلسه بعد می‌خواهم بیشتر توضیح بدهم پرسش:... پاسخ: بله حتماً همین جور است یعنی دوتا مطلوب شارع را. ممکن است مطلوب شارع در ضمن یک امر انشاء شده باشد یک مطلوب جامع هست یعنی این امری که هست هم این مقدارش اهم است انحلالی اگر نباشد معنا ندارد این حتماً انحلالی هست که توانسته با آن چیز به اصطلاح اهم و مهم بشود یعنی در واقع من هم از یک طرف کسی که به اهم را اتیان می‌کند دوتا مطلوب اتیان کرده و کسی که مهم را انجام می‌دهد یک مطلوب شارع را اتیان کرده حالا من می‌خواهم جلسه بعد بگویم این راه حلی که می‌خواهم بگویم در موارد ترتب هم همین راه حل هست و مشکلاتی که در بحث ترتب هم ایجاد آن مشکلات را با همین راه حل می‌شود حل کرد وجداناً هم همین

است حالا من این را می‌خواهم جلسه بعد توضیح بدهم که به نظرم مبنای مهمی هست که در لابه‌لای فرمایشات آقای صدر به همین نتیجه رسیده شده در بحث ترتب ولی با یک استدلالات دیگر و زاویه‌های دیگر که من نمی‌خواهم وارد آن بحثها بشوم به نظرم آن راه حلها ناتمام است پرسش: این نتیجتاً بر نمی‌گردد که امر مرکب حساب می‌کنید ... پاسخ: از جهت مناطات بله ممکن است انشاءاش انشاءِ وحدانی باشد پرسش: یعنی آنهایی که امر بسیط گرفتند همین را پذیرفته‌اند که ... پاسخ: نه از جهت چیز همین است از جهت مناط شارع حتماً همین است در مهم دوتا مناط ... پرسش:... پاسخ: نمی‌شود

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»